

فلسفه مذاهب از نظر عین القضاة همدانی

نصرالله پورجوادی

عین القضاة همدانی یکی از اصیل ترین متفکران عالم اسلام است که متأسفانه قدر وی و ارزش افکار بکر او هنوز برای ما به نحو شایسته شناخته نشده است. وی هم در طول زندگانی کوتاهش مورد آزار و اذیت حاسدان و دشمنان واقع شد و سرانجام در سن سی و سه سالگی (در سال ۵۲۵ هـ. ق) ناجوانمردانه به شهادت رسید، و هم پس از حیاتش افکار بدیع و عمیق او کم و بیش ناشناخته ماند. در بدیع بودن اصالت تفکر او حتی خواننده ای که به طور سطحی آثار او را از نظر گذرانده باشد نمی تواند تردیدی به دل راه دهد.

یکی از آرا بدیع و در عین حال عمیق و قابل توجه قاضی، نظر او درباره اصل و منشاء مذاهب فلسفی و دینی و کلامی و سیر تحول آنها در طول تاریخ و بالأخره علل منسوخ شدن آنهاست. این مطلب را عین القضاة در دونا مه که به دوست و مریدی از مریدانش نوشته پیش کشیده است و علت طرح آن نیز این است که می خواهد به مخاطب خود تفهیم کند که مذهب قدریه در اصل مذهبی درست بوده ولی به مرور زمان بر اثر کج فهمی های راویان و «ناقلان بد» انحرافات در آن پیدا شده و اکنون به صورت یک مذهب باطل درآمده است. برای این منظور وی مسئله را به طور کلی درباره سیر انحرافی مذاهب عنوان کرده و در نامه خود ابتدا شش مقدمه یا اصل ترتیب داده که پنجمین آنها اختصاص یافته است به این که: «همه مذاهب را یا اغلب را اصل راست بوده است و به روزگار محرف گشته است.»

عنوان این اصل نظر عین القضاة را در این خصوص اجمالاً بیان می کند: اصل همه مذاهب اعم از فلسفی و کلامی و دینی، در زمان پیدایش آنها صحیح بوده است، و اگر نخواهیم چنین حکم کلی ای درباره همه مذاهب صادر کنیم و با احتیاط سخن گفته باشیم باید بگوییم که لا اقل اغلب مذاهب چنین بوده است. ولیکن به مرور زمان و بر اثر خطاها و اشتباهات و یا غرض ورزی های راویان و نقل کنندگان این مذاهب انحرافات در آنها پیدا شده که موجب شده است آیندگان آنها را باطل اعلان کرده و طرد نمایند.

اصل مذهب سوفسطائیان چه بوده است؟

برای روشن شدن مطلب فوق، عین القضاة روش معمول خود را پیش گرفته به مثال متوسل می شود. یکی از بارزترین نمونه ها از نظر وی مذهب سوفسطائیان است که مذهبی فلسفی است متعلق به گروهی از متفکران و معلمان فلسفه یونان در قرن پنجم پیش از میلاد و بعد از آن. این مذهب از زمان افلاطون به بعد در تاریخ

می خواهد القا کند. پس اگر کسی بیاید و «الا الله» را با «لا اله» نقل نکند دروغ گفته است.^۶ یا مثلاً اگر کسی بگوید «فویل للمصلین» (یعنی پس وای بر نمازگزاران) بدون اینکه بدنال آن اضافه کند: «الذین هم عن صلاتهم ساهون» (یعنی آن دسته از نمازگزارانی که در نماز سهل انگاری می کنند) معلوم است که چه غلطی مرتکب شده است. گاهی هم الفاظی در آیات هست که قرینه است از برای لفظ دیگر. مثلاً ما در قرآن می خوانیم که قوم فرعون گفتند وانا فوقهم قاهرون^۷ «و می دانیم که بدین فوقیت غلبه خواسته اند. اگر اتفاق افتد که کسی مثلاً این با پارسی کند یا با ترکی و قرینه قاهرون از میان بیفتد و قصه موسی و فرعون پوشیده گردد قومی پندارند که انا فوقهم این است که ما بر سر ایشان نشسته ایم و این محرف بود و غلط»^۸. مثالهای دیگری نیز عین القضاة ذکر می کند که ما برای خودداری از تطویل کلام از نقل آنها صرف نظر می کنیم و می پردازیم به اصل مطلب یعنی سخن سلفستانیان در اصل چه بوده و چگونه به مرور زمان توسط نقل کنندگان بد تحریف شده است.

عقیده ای که به سلفستانیان نسبت داده اند، عقیده ای است درباره وجود موجودات عالم، و یا به عبارت دیگر درباره عالم خلق. عین القضاة در اینجا به نظر قرآنی رجوع می کند. بنابراین نظر، همه خلق در برابر خالق عالم هالک اند، یعنی موجودات همه محکوم به فنا هستند و آنچه حقیقتاً و ازلاً و ابداً وجود دارد حق تعالی است و بس. این معنی در آیاتی نظیر «کل شیء هالک الا وجهه»^۹ و «کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام»^{۱۰} بیان شده است. آنچه این آیات بیان می کند حق است. البته این آیات ظاهری دارد و باطنی. معنی ظاهری آنها این است که قافله موجودات به سوی نیستی و فنا می روند، جز ذات اقدس الهی. لکن این معنای ظاهری خالی از اشکال نیست. اشکال آن این است که ما هم اکنون برای موجودات وجودی قائل می شویم و می گوئیم هستند، ولیکن در آینده نیست خواهند شد. ولی عین القضاة حتی این اندازه نیز برای موجودات موجودیت قائل نیست. این معنای ظاهری فقط هنگامی معتبر است که ما به این آیات بادیده عقل و از نظرگاه این عالم، یعنی عالم فانی و عالم خلق، بنگریم. اما وقتی نظرگاه خود را تغییر دهیم و به این آیات با چشم بصیرت و از نظرگاه حق بنگریم حقیقت بگونه ای دیگر جلوه می کند. در علم ازلی و بنا به مذهب ارباب بصائر اصلاً مسئله زمان مطرح نیست. این طور نیست که مخلوقات در زمانی باشند و بعد نیست شوند. آنها اصلاً وجودی ندارند. حقیقت وجود از نظر عین القضاة مقول

بنابراین در قرن پنجم پیش از میلاد که عصر طلایی فرهنگ یونان بوده است، متفکران و دانشمندان و هنرمندان بسیاری در جامعه بسر می بردند و این بسیار عجیب است که بگوئیم مردمانی از جمله علما و عقلا بوده اند که سخنانی جنون آمیز بر زبان آورده وجود همه چیز را منکر شده اند و از آن عجیب تر آن است که بگوئیم این عده در جامعه خود مورد احترام بوده و پیروانی داشته و حتی مردم فرزندان خود را برای تعلیم و تربیت به دست ایشان می سپردند. ما معمولاً عادت کرده ایم که هر چه را که در کتابها می خوانیم بدون اینکه دقیقاً درباره آن فکر کنیم بپذیریم. ولی عین القضاة این چنین نیست. او یک متفکر است، متفکری اصیل که با عادت پرستی و قبول بی چون و چرای آراء و سخنان دیگران سخت مخالف است. وی ابتدا تا مدتی دراز مانند دیگران می پنداشته است که «ادراک حق غامض است و راهش دراز است و پرخطر است، و افهام خلق قاصر است و راهنمایان همه یا اغلب گمراه اند»^{۱۱} اما بعداً بر اثر تفکر و تأمل دریافته است که این حکم نمی تواند صحیح باشد، چه اگر انسان در اصل مذاهب تحقیق کند در خواهد یافت که بعید است که اصول آنها دروغ باشد، و بلکه محال است. مذهب سلفستانیان هم مشمول همین قاعده است، و اصل آن به نظر عین القضاة باید صحیح باشد. اگر می بینیم سخنانی به اصحاب این مذهب نسبت می دهند که سخیف می نماید، اشکال در نقل این سخنان توسط دیگران است. «بطان مذاهب از تحریف ناقلان بد افتاد»^{۱۲} مذهب سفسطه را غلط نقل کرده اند. قلم به دست دشمنان سلفستانیان بوده و آنچه خواسته اند گفته اند. پس اصل سخن ایشان چه بوده است؟ اگر آنان حقیقتاً منکر وجود موجودات نبوده اند، چه می گفتند؟ پاسخی که عین القضاة به این سؤال می دهد پاسخ متفکری است که کاملاً در فضای قرآن تنفس می کند و از خوان وحی محمدی قوت می خورد.

قاضی برای پاسخ گویی به سؤال فوق و تحقیق درباره اصل اعتقادات سلفستانیان می گوید این مانند تحریفی است که در نقل قرآن ممکن است صورت بگیرد و برای روشن شدن مطلب چندین مثال ذکر می کند. به طور کلی وقتی ما می خواهیم سخنی را از قرآن نقل کنیم باید تمامی آن را نقل کنیم نه بخشی از آن را. اگر سخنی یا عبارتی یا آیه ای که همه اجزای آن بهم مرتبط است بشکنیم و فقط یک قسمت آن را نقل کنیم بی شک این خطا است و ما را به گمراهی می کشد. مثلاً کلمه «لا اله الا الله» معنای واحدی را

نتیجه عملی می‌گیرد و يك نتیجه اخلاقی. می‌گوید کسانی هستند، مانند امام محمدغزالی، که مدتها وقت صرف ابطال مذهبی می‌کنند، و بعد معلوم می‌شود که اصلاً آنچه ایشان در صدد ابطالش بودند سخن واضح آن مذهب نبوده است. پس قبل از اینکه انسان به رد و قبول مذهبی بپردازد باید آن را خوب فهمیده باشد. «اول تحقیق بیاید دانست که او چه می‌خواهد بدین، آنگاه در ابطال آن سخن راندن، که پیش از فهم مقصود خصم سخن گفتن در اثبات و نفی مذهب او نه انصاف بود.»^{۲۰}

در اینجا به نتیجه اخلاقی نیز اشاره شده است: کوشیدن در نفی و ابطال مذهب و مرامی که انسان حتی آن را درست نفهمیده است بی‌انصافی است، و از این بدتر این است که سخن او را تحریف کند و آن را به نحوی زشت برای دیگران بازگو نماید. این خود نوعی نامردی است، چنانکه می‌نویسد:

«مردی نه آن است که سخن راست سالکان بروجهی رکیک حمل بکنند، آنگه در ابطال آن خوض کنند. مردی آن بود که همه مذاهب را وجه راست باز دست آورند، و وجه تحریف هر یکی پیدا و کند، چنانکه هر کسی فهم کند.»^{۲۱}

به دنبال این مطلب، عین القضاة برای تحکیم مدعای خود به قرآن و حدیث متوسل می‌شود و آیه زیر را صفت این عده می‌داند که فرمود «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه.»^{۲۲} و سرانجام به سیره پیغمبر اشاره می‌کند که در نماز شب از خدا می‌خواست که «اللهم اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک»، یعنی خدایا حقیقت آنچه را که مورد اختلاف خلق است به من بنما.

دین حقیقی اسلام است

همانطور که گفته شد عین القضاة در این تفکر مبتکر و مبتدأ است و او خود تصریح می‌کند که از راه سیر و سلوک به آنها رسیده است.^{۲۳} اما به هر حال در این طرز تفکر بدون راهنما هم نبوده است. راهنمای او اصولاً برداشت اسلام از ادیان سلف، بخصوص هین یهود و مسیحیت است. از لحاظ اسلام اصل این دودین راست بوده است. حضرت موسی و حضرت عیسی - علیهما السلام - هر دو پیامبر بودند و آنچه گفتند حق بود و دینشان دین آسمانی بود، لیکن به مرور زمان به دست یهودیان و مسیحیان تحریفاتی در آنها پدید آمد، تا اینکه هر دو منسوخ شد. آنچه یهودیان و مسیحیان نخستین می‌دیدند چیز دیگری بود که اگر ما هم آن را می‌دیدیم بی‌شک با ایشان هم عقیده می‌شدیم. این مطلب را قاضی به همه مذاهب و ادیان تعمیم داده می‌گوید:

«ای دوست، اگر آنچه نصاری در عیسی دیدند تو نیز ببینی ترسا شوی، و اگر آنچه جهودان در موسی دیدند تو نیز ببینی جهود می‌شوی، ... هفتاد و دو مذهب جمله منازل راه خدا آمد.»^{۲۴}

مطلبی را که عین القضاة در اینجا و یاد جاهای دیگر بیان کرده است نباید به عنوان مسامحه و سهل‌انگاری و آزاد اندیشی مذهبی (tolerance) تلقی کرد. معنایی که او در نظر دارد بسیار عمیق است. می‌خواهد بگوید که يك حقیقت است که خود را بصورت گوناگون جلوه‌گر ساخته است، بقول خواجه:

اینهمه عکس می و رنگ مخالف که نمود

يك فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

ادیان و مذاهب همه نردبانهایی است که انسان را به آن حقیقت می‌رساند، و هر کدام که انسان را به مقصد برساند حق است، و اصلاً همان اسلام است. اسلام فقط دین محمد (ص) نیست، اگر اینطور بود ابراهیم و موسی و عیسی و سایر پیامبران راستین و پیروان حقیقی ایشان همه نامسلمان می‌بودند. در عالم يك دین بیش نیست و آنها هم اسلام است. دین راهی است که انسان را به خدا هدایت می‌کند، و هر چه غیر از این باشد کفر است. این تعریفی است که عین القضاة خود ارائه می‌دهد و می‌گوید:

«اگر مذهبی مرد را به خدا می‌رساند آن مذهب اسلام است و اگر هیچ آگاهی ندهد طالب را به نزد خدای تعالی آن مذهب از کفر بتر (= بدتر) باشد. اسلام نزد روندگان آن است که مرد را به خدا رساند و کفر آن باشد که طالب را منعی یا تقصیری درآید که از مطلوب بازماند.»^{۲۵}

از آنچه که گفته شد نباید این نتیجه را گرفت که عین القضاة همه پیامبران را در يك ردیف قرار می‌دهد. مقامی که وی برای خاتم الانبیاء و دین او و کتاب او قائل می‌شود خود حدیثی است که در اینجا نمی‌توان بدان پرداخت. همینقدر اشاره می‌کنیم که به عقیده او حتی نوری که پیروان سایر ادیان و مذاهب از پرتو آن به خدا می‌رسند نور محمد است، و لازمه رؤیت حق رؤیت نور محمدی است، چه «انها و اتصال جمله سالکان به نور مصطفی است»^{۲۶}

پس راهی را که مصطفی پیش خلق نهاده، کاملترین و تمام‌ترین راههاست و از آنجا که او خاتم انبیاء است دین او نیز آخرین دین آسمانی و آئینه تمام‌نمای راه خدا یعنی اسلام است. و اما سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا این دین نیز دستخوش همان تحریفات خواهد شد یا نه. پاسخ عین القضاة به این سؤال مثبت است، و اکنون باید ببینیم او به چه دلیل این طور

عزالی بر فقیهش حسرت می خورد در حقیقت همان ارزنده‌ای است که -
دوستان ایران انقلابی و اعداء السربوه کشته اند» آنچه را که بیشتر
مکارم مدنی شد و معالمت منظمی گشت... بیشتر «جود را در باب که
آفتاب به مغرب رسد و عیار مردم بگردد و اظهار کرده می نویسد:

پایه در دوازده ضمن نامه ای به مرید خود شاید عین القضاة،
است. این احساس را احمد عزالی شیخ و استاد عین القضاة با
جود از این که اسلام نیز بتدریج از حقیقت جود دور شده
خیزی باقی مانده است تا به در قسمت دوم در واقع او تاسف
دارد. سوال او از کثیر این است که آیا هنوز از اصل دین شما
واقع ابوسعید همان نظر عین القضاة را درباره مذاهب و اصل آنها
هست؟ در دین ما امروز هیچ خبر نیست» در این حکایت در
پیش گیری آمد از معان و گفت: در دین شما امروز هیچ خبری
قول ابوسعید ابوالخیر داستان پرمعانی نقل می کند که «روزی
زمان ایشان اسلام پیغمبر و ائمه اطهار بیست عین القضاة جود از
علم و عرفای اسلامی در این قرن احساس می کردند که اسلام
ملاحظه می کنیم. شواهد متعددی درست است که نشان می دهد
کرده اند، و روح و شدت این احساس را در قرن پنجم میلادی
احساس درد این معرکه را عرفای پیش از هر کس داشته و اظهار
خبر واقعی که پیدا کرد روز بروز از حقیقت جود دورتر شد.
مسلمین. اسلام از صدر تاریخ جود به بعد علی رغم گسترش
می کنند لکن سخن بزرگ خاسته اسلامی است و مذهب عالمه
که اویس زمان آنند و از طریق ولایت از چشمه نبوت کسب فیض
احساس می شد کمتر و کمتر می شود. البته همیشه افرای هستند
و طراوت و آن حضوری که در جامعه اسلامی در زمان رسول اکرم
بود. بدین است هر چه که ما از این دوره دورتر شویم آن جالسی
حدودی در زمان ائمه معصومین، از این خصوصیات برخوردار
طراوت و حیاتی برخوردار بود که در هیچ دوره دیگری، مگر تا
به طور قطع اسلام در زمان حیات رسول اکرم از یک جالسی و
دین بدین می آید. این مطلب در مورد پیغمبر اسلام نیز صادق است.
زمان حیاتش میرا از هر گونه تا جالسی هائی است که بعدها در
دین است و یکی دوره بعد از مرگ او است. دین هر پیغمبری در
دینی معتبر دهند: یکی دوره زندگی رهبر و پیشوا و یا تا پیش از
محققان ادیان به طور کلی باید بین دو دوره مشخص در هر


آینده اسلام

می اندیشد.

مقیله

تایید که از مسلمانان خیزی خیزی است و یک مشت عادات
سربوشت اسلام است که آفتابش به مروز زمان غروب کند و روزی
نظر ابوسعید و عزالیها قوی بردارد. وی اولاً معتقد است که این
نظر عین القضاة درباره وضع دین اسلام در روزگار جود با
خای بحث این اینجا نیست.

تا چه اندازه عزالی در این راه موفق شده باشد، مطلبی است که
ساحت دین و علوم دینی دور کرد و مجدداً علوم دینی را زنده نمود.
فلسفه زندگی و به طور کلی بنای علمی معارف غیر اسلامی را از
است که می توان با این عوامل مبارزه کرد و غریزگی و
پویایی است که وارد قلمرو اسلام شده است. البته عزالی معتقد
تفکر غریب در آن روزگار یعنی تفکر و فلسفه و علوم غیر اسلامی
به نظر ابوحامد علوم دین در عصر او مرده و قابل انقراض فلسفه و
دقیقاً عمق جامعه ای را که عزالی احساس کرده بود نشان می دهد.
است. انتخاب این عنوان و اهمیت یافتن کتاب در میان مسلمین
عنوان کتاب احیاء علوم دین با صدای بلند تو و رسالت اظهار نموده
احمد عزالی، حجت الاسلام ابوحامد محمد عزالی، با انتخاب
رستیده بود. این احساس را پیش از هر کس دیگر برادر بزرگی
اسلام با جود آورده بود. مع الاسف آفتاب آن در زمان او به مغرب



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

بخش دوم

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

۱۳۱۴

اسمای

۱۳۱۴

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

بی محتوا باقی نماند. در این خصوص وی حدیثی از پیغمبر نقل می کند که فرمود: «بأتی علی الناس زمان یجتمعون فی المساجد ویصلون، ولیس فیما بینهم مسلم.»^۱ - روزی خواهد آمد که مردم در مسجدها جمع می شوند و فاتحه می خوانند و رکوع و سجود می کنند و نماز می گزارند، اما هیچکدام از ایشان حقیقتاً مسلمان نیست. البته این امر در روزگار قاضی یعنی قرن ششم هنوز اتفاق نیافتاده بود، و او هم آن را خوب می دانسته و اعتراف کرده که «هنوز اسلام تازه است.»^۲ ولی بالأخره روزی خواهد آمد که اسلام تازگی خود را از دست داده باشد.

برای روشن شدن مطلب و این که چطور می شود عده ای در مسجد جمع شوند و نماز گزارند ولی مسلمان نباشند به حکایتی متوسل می شود و می گوید: «مرا دوستی بود از بدخشان. حکایت کرد که در ولایت ایشان جایی هست که مردمان می گویند ما مسلمانیم، و بزرگ در میان ایشان و مقدم کسی بود که قرآن داند خواند. و کس نبود البته که معنی قرآن داند. و نماز نکنند و ندانند که در مسلمانی نماز کردن فرض است. بلی دانند که حج بیاید گزاردن، و ندانند که رمضان روزه بیاید داشت.»^۳ در بدخشان مردم از اسلام جز اسم مسلمانی و قرآن خواندن، بدون درک معنی، و حج رفتن چیزی دیگر نمی دانستند، ولی روزگاری خواهد آمد که مردم همه اعمال و مناسک مسلمانی را به جا می آورند، لکن مسلمان نیستند. قرآن می خوانند و از عهده حل مشکلات نحوی آن و معنای ظاهری آن نیز بخوبی برمی آیند و حتی آن را تعلیم هم می دهند، لکن دلشان از حقیقت قرآن فرسنگها دور است.

امروز قریب نهد سال از زمان عین القضاة و غزالی می گذرد و خطراتی که اسلام و علوم دینی را تهدید کرده و می کند به مراتب بیش از زمان ایشان است. فلسفه زدگی و علم زدگی و به طور کلی نفوذ آداب و سنن ضد دینی و ارزشهای غیر معنوی غرب در روزگار ما آنچنان ضربه بر پیکر فرهنگ اسلام وارد کرده که دهها غزالی هم از پس احیاء علوم دین بر نمی آیند. اشخاصی مانند سیداحمدخان هندی و سایر به اصطلاح «مصلحان» ولی در حقیقت مفسدان و به قول عین القضاة «ناقلان بد» در کشورهای اسلامی بخصوص ترکیه بیداد کرده اند. خوشبختانه در کشور ما مذهب تشیع بدلیل اتکا بر معنویت ناشی از ولایت و تعالیم اهل بیت، اسلام و تعالیم معنوی و راستین آن را تا حدودی حفظ کرده است، گرچه در میان ما نیز بوده و هستند کسانی که به قصد اصلاح دین در تحریف آن گام برداشته اند. و کفانا الله شر کل ذی شر.

- ۱- خود عین القضاة هم بارها به این مطلب اشاره نموده است. مثلاً در نامه ای که اکنون مورد نظر ماست می نویسد: «هر چه نوشته ام در این مکتوب و دیگر مکتوبها همه از ذوق نوشته ام» (نامه های عین القضاة همدانی، ج ۲، ص ۳۰۸).
- ۲- نامه شماره ۹۶ در نامه ها، ج ۲. اشاراتی به این موضوع در نامه شماره ۱۸ در نامه ها، ج ۱، نیز شده است.
- ۳- این احتیاط را وی همواره رعایت نمی کند، زیرا گاهی تأکید می کند که اصل همه مذاهب راست بوده است. چنانکه در نامه ۱۸ می نویسد: «جوانمردا، مرا یقین شده است در سلوک که اصول همه مذاهب راست بوده است و در روزگار دراز روات آن مذهب را تحریف کرده اند.» نامه ها، ج ۱، ص ۱۵۸.
- ۴- همان، ص ۲۹۸.
- ۵- همان، ص ۲۹۷.
- ۶- همان، ص ۳۱۱.
- ۷- همانجا.
- ۸- همان، ص ۳۰۱.
- ۹- الماعون، آیه ۴.
- ۱۰- الاعراف، آیه ۱۲۷.
- ۱۱- همان، ص ۲۹۹.
- ۱۲- القصص، آیه ۸۸.
- ۱۳- الرحمن، آیه ۲۶.
- ۱۴- نامه ها، ج ۱، ص ۱۸.
- ۱۵- نامه ها، ج ۲، ص ۳۰۱.
- ۱۶- همان، ص ۱۵۶.
- ۱۷- شرح گلشن راز، به تصحیح کیوان سمیعی، ص ۶۴۹.
- ۱۸- نامه ها، ج ۲، ص ۳۰۵.
- ۱۹- نامه ها، ج ۱، ص ۱۵۷. این سخن اخیر یادآور نظر ابن عربی در فصوص الحکم درباره قوم نوح (ع) و بت پرستی و تشبیه بدون تنزیه ایشان است که عاقبت موجب هلاکت آنان گردید.
- ۲۰- همان، ص ۳۱۹.
- ۲۱- همان، ص ۳۳۰.
- ۲۲- الزمر، آیه ۱۸.
- ۲۳- نامه ها، ج ۲، ص ۳۱۳.
- ۲۴- تمهیدات، ص ۲۵۸.
- ۲۵- همان، ص ۲۲-۲۳.
- ۲۶- همان، ص ۳۰۳.
- ۲۷- همان، ص ۲۸۵.
- ۲۸- تازیانه سلوک. تهران، ۱۳۳۹. ص ۲۷ - ۲۸.
- ۲۹- نامه ها، ج ۲، ص ۳۰۲.
- ۳۰- همان، ص ۳۰۴، و نامه ها، ج ۱، ص ۱۵۷.
- ۳۱- همان، ص ۳۰۳.

کار بردنی ممکن نیست جز صنعت جدید چیزی که با او آرد. شاید
 البته علم در این علم است به علم غیر علمی که
 از یک سو و علوم از سوی دیگر دینگی بیست و هفت وجود دارد.
 شده است: «هنر بدون علم هیچ است» پس میان هنرها و پیشه‌ها
 طرف بنیاد کاران از قرون وسطی به صورت اصلی اصالت مطرح
 مورد هنرها و پیشه‌ها صدی‌ها پیش ازین یعنی هنری که از
 می‌شود: این مطلب که با آن جوی در مورد علوم صادق است، در
 صورت که باشد همواره امری اساساً منبسط از اصول شمرده
 در هر تمدن استی، چنانکه غالباً گفته‌اند، فعالیت بشری به هر
 است که، بدون اجرای، می‌توان آن را «حقیقت» شمرده
 یعنی «توصیف می‌کنند، هنری که در حقیقت مشخص چیزی
 این ترتیب کاری از هر گونه ارزشی و اهمیت عملی است «فعالیت
 بدانند و کار را به خاطر می‌رسانند که معمولاً چنین هنری را که به
 یعنی سطحی و کلی‌ای که از این کلمه اراده می‌کنند هیچ را اطلاق
 به «امر باقی» است و به نظر ایشان سازنده «امر باقی» است و
 به نوعی قلم و مسدود تیرال می‌دهند که دینگی باقیه فعالیت‌های
 می‌دهند، در پیش محدود و تنگ نظرانه‌ای که از هر دارنده آن را
 نمی‌تواند دینگی چنین ظنمی برای هنر باشد، لکن به همین علت
 تمدنهای سستی و طبیعت کثیف پیشه

سبب طبیعت واقعا کثیف بود، زیرا بنا بر هر یک، هوشمندی سبب
 به که با هیچ فعالیت حاصل نبود تا آنکه شامل می‌شد، به
 اگر در قدیم، پیشه، به نحوی، به نحوی، به نحوی، به نحوی، به
 از لحاظ رشته و پیشه، فعالیت او به اصولی عمیق مربوط بود.
 از پیش از هنرمند و پیشه‌ور کنونی در جود داشت، زیرا اول
 از پیش از هنر (به معنی قدیم این کلمه) هنرور (به معنی قدیم این کلمه)
 این دو اصطلاح نبود (و آنکه، کلمه «پیشه‌ور» در زبان کنونی پیش
 راستی، مقصود آنان، از این کلمه، هنرمند و پیشه‌ور به معنای کنونی
 بدون تفاوت، به پیشه‌ور و هنرمند هر دو اطلاق می‌شد؛ اما به
 سستی را خاستن پیشی سستی کرده است. در نظر قدما «هنرور»
 کنونی ناشی از انحراف و اصطلاحی است که در همه امور پیشی غیر
 پیشه‌ور (با صنعتگری) خود پدید آمده است اجتهاد امری و پیشه‌ور
 و نیز میان هنرها (با صنایع) و پیشه‌ها (با حرفه) میان هنرمند و
 غلبه دارد برای برین به این تقابل، نخست باید توجه داشت که
 و کمی است که یکی در پیشه‌های قدیم و دیگری در صنعت جدید
 مورد خاص و کاربرد دیگری از تقابل موجود میان دو دیدگاه کثیف
 تقابل موجود میان پیشه‌های قدیم و صنعت جدید، در حقیقت،
 تمدنهای سستی و طبیعت کثیف پیشه

تپسته‌های قدیمی و صنعت جدید

معموری والهی است از دست داده و فعالیت‌های او نیز در
 را فراموش کرده است، رفته رفته، جویشی جویشی را که
 پیشتر بخواهد طلب تیر که سبب آسانی و «حکمت عالی»
 او، «تفصیلت» و «معموریت» بر آن سخت غلبه دارد. به نظر او،
 «سازات ظنی» سطحی و «کمشه» به جای
 می‌شود - جهانی است که حسابگری و ماده پرستی
 جدید - یعنی عالمی که دست کم از «رسانسی» آغاز
 این کلام کنونی در همه آثارش این است که عالم
 کنونی اظهار شده بود.
 آراعی است که در کتاب اخیر در باره بحران جهان
 جرضی از تالیف این میان فکری یا «جنبه مکتبی»
 دنیا از دیگر وی به نام بحران عالم جدید است و
 کتاب، چنانکه نویسنده در مقدمه آن متذکر می‌گردد،
 فرانسوی معاصر، به رشته تحریر در آمده است. این
 که در سال ۱۹۴۵، به قلم ربه کنونی، فیلسوف
 فصل هشتم از کتاب سطره کمیت و علائم بیان است
 آنچه در زیر به نظر خوانندگان می‌رسد، ترجمه
 مقدمه

در قلم ربه کنونی، فیلسوف
 فصل هشتم از کتاب سطره کمیت و علائم بیان است
 آنچه در زیر به نظر خوانندگان می‌رسد، ترجمه
 مقدمه